

## «..راستی، راستی؛ این محکمه است یا دارالمجانین؟!»

### بغات عربده کش و «شریعت» سرگردنه!

(قسمت دوم و پایانی)

میگویند: دخترک 5 – 6 ساله که از میان همبازیها برگشت؛ با عصبانیت پرسش بر انگیز مادرش را محکم گرفت که عکس های عروسی ات را به من نشان بده.

مادر دار و ندار را پیشش انداخت و هر عکس را با جزئیات برایش شرح داد ولی دخترک عصبانی تر شد، عکس ها را پرت کرد و هی میگفت:

- کلّیش دروغ.... کلّیش غلط!...

چون می پرسیدند؛ چه دروغ است، چه غلط است...ای توره چه شده!؟

دخترک بیشتر هق میزد و سخت تر میگریست.

پس از آنکه با زحمت زیاد آرامش کردند گفت:

- زود پدر و مادر مره پیدا کنین. شما مره دزدیدی کده این؟!!

و چون پرسیدند:

- به چه دلیل؛ چرا؛ ایره کدام خانه خراب به تو گفته؟!!

باز عکس ها را دانه دانه اینسو و آنسو انداخته داد میکشید:

- خیر؛ کو؛ مه چرا ده ای عکس ها نیستم. اولاد های مردم ده عروسی پدر مادرشان رقص و بازی میکنن!!!!

نگو که کدام همیازی از عروسی پدر و مادر(اندر) و بازی و شادی خود در آن؛ قصه ها گفته و تصویر ها نشان

داده بوده!!!

\* \* \*

اگر این دخترک؛ پسرک می بود؛ (و بسیار ببخشید!) اگر مردک یا نامردک می بود؛ عیناً میشد قاضی معراج الدین (حامدی) رئیس دیوان مدنی محکمه حوزه دوم؛ و همزاد هایش؛ قاضی عبدالمصور مصمم عضو دیوان مدنی و ولی احمد (عاصم) رئیس محکمه ابتدائیه حوزه دوم کابل در رژیم قبلی طی سال 1388 ه.ش. همینان با استدلال های مجنونانه؛ در باره عدم صحت دعوی پیرامون اپارتمان 25 بلاک 157 که با طمطراق آنرا چهار شماره زده اند؛ میفرمایند:

«بعداً شاه جهان مذکوره ... باقی اقساط قیمت آپارتمان متذکره را که سلطان محمد متوفی در حیات خود تحویل نکرده بود تحویل خزینه دولت نموده و قبالهء شرعی 2441 .. مؤرخ 71/10/5 را از دولت اخذ میدارد و به اساس این قباله ملکیت وارثین سلطان محمد متوفی مذکور بشمول مدعی علیها در آپارتمان 25 بلاک 157 تحت دعوی ثابت بوده و از مندرج قباله دست داشته وارثین متوفی مذکور هیچ سند اجرا نشده که ملکیت آنها از این اپارتمان به کس دیگر انتقال کرده باشد و اینکه مدعی بالوکاله میگوید محمد عالم مؤکل من اپارتمان تحت دعوی را به اساس ستهء رهنمای مورخ 1371/9/9 از شاه جهان خریداری نموده درست نیست چراکه مدعی علیهای مذکوره در نداشتن صلاحیت قانونی از طرف وارثین سلطان متوفای مذکور به اساس این سته رهنما که پر از نواقص میباشد اپارتمان متذکره را به فروش رسانیده پس این بیع کاملاً از دیدگاه شریعت و قانون نافذ کشور درست نیست به منزله این است که گویا هیچ بیع صورت نگرفته.»

## قباله 2441؛ فرزند همان سته رهنمای 71/9/9 است!

خواننده عزیز متوجه هست که اینجا «قبالهء شرعی 2441 .. همان ماحصل عقد مندرج در «ستهء رهنمای مورخ 1371/9/9» یا مطابق تمثال بالا؛ فرزند آن است!

درست مانند مردک یا نامردک قاضی معراج الدین (حامدی)؛ و همزاد هایش؛ قاضی عبدالمصور مصمم و ولی احمد (عاصم) که نتیجه عقد ها و همخوابگی های پدران و مادران شان استند!

حالا اگر والدین های مشار الیه ها اسناد عقد نکاح داشته باشند یا نه؛ این اسناد پر از نواقص باشد؛ نباشد و حتی از طرف های عقد شده، همخوابه شده و فرزند آورده؛ یکطرف به «نداشتن صلاحیت قانونی» متهم باشد؛ باز هم نتیجه یکسان است. یعنی آدمک هایی به نام معراج الدین (حامدی)، عبدالمصور مصمم و ولی احمد (عاصم) به دنیا آمده اند؛ کلانکار و حتی «قاضی» شده اند...

اما جان مطلب اینجاست که ایشان؛ حلالیت و قانونیت خویشتن خویش را ثابت میخوانند که از «مندرج» شان هم «هیچ سندی اجرا نشده» که آن را تغییر دهد؛ ولی به پدر های خویش حکم میکنند که "من بعد غرضدار مادر های مان

نباشید!!!!!!"

به هر حال در فرمایشات خود این محکمه شاخدار "... **باقی اقساط** قیمت آپارتمان" که قبالة شرعی "درست!" را به ارمغان آورده از درک همان عقد بیع "نادرست!" مندرج سته 1371/9/9 و پول حاصله از آن است؛ ولی آنهمه «به منزله این است که گویا هیچ بیع صورت نگرفته». چرا که «مدعی علیهای مذکوره در نداشتن صلاحیت قانونی از طرف وارثین سلطان متوفای مذکور به اساس این سته رهنما که پر از نواقص میباشد آپارتمان متذکره را به فروش رسانیده»؛ از قیمت آن؛ پول «باقی اقساط» را کمایی کرده و در عوض همین پول؛ قبالة گرفته است!

به سخن یک بزرگ که پایاتر خواهید خواند؛ آیا این محکمه است یا دارالمجانین؟!

متن فیصله متذکره؛ بر علاوه اینکه وقوف قضات بغات را از حقیقت پول «باقی اقساط» که شاه جان از کجا کمایی کرده است؛ ثابت میسازد بلکه شاه جان بایع را ازین درک که «صلاحیت قانونی» نداشته و با جعل و تزویر و دروغ خود را "ذیصلاح" معرفی کرده؛ مشتری را فریب داده و پول او را غارت نموده است؛ **مُجرم** نیز قلمداد مینمایند.

در «خلاصه جریان موضوع» آن متن؛ کمی بالاتر با صراحت تام ذکر شده است «از اینکه سه پسر و یک دختر سلطان محمد مذکور صغار بودند لهذا از طرف آنها مسلمات شاه جهان مذکوره که مادر آنها نیز میشود به اساس وثیقه شرعی نمبر 105 بر 1195 مؤرخ 1367/8/16 وصیه تعیین و مقرر میگردد و همین آپارتمان تحت دعوی را که متروکه؟» [؟] سلطان محمد متوفی مذکور مؤثر اش میشود در بدل مبلغ هشتاد لک افغانی به اساس سته رهنمای مؤرخ 1371/9/9 بالای محمد عالم ولد محمد قاسم مؤکل مدعی بالوکاله به فروش میرساند و از جمله مبلغ متذکره هجده لک و پنجاه هزار افغانی آنرا نقداً از مؤکل مدعی مذکور تسلیم میشود و **با همین پول اقساط دین باقیمانده به نمت مؤثر خود را به دولت تحویل و قبالة فوق الذکر را از اقراری وکیل دولت به نام خود، بنون کبیر و موصی لهم خود اخذ میدارد** و متعهد میگردد که قبالة مذکور [به نام محمد عالم] را تکمیل و باقیمانده پول خود را در موقع اقرار در محکمه اخذ میدارد.»

## دروغگو؛ حافظه ندارد!

وانگهی به مصداق ضرب المثل "دورغگو حافظه ندارد" فقرة 4 استدلال عالیجنابان قاضی؛ چنین است:

**«4 - بیع بین شاه جهان مدعی علیها و محمد عالم .. مذکور به اساس شرط اعطای تمام پول قیمت آپارتمان آنهم نقداً صورت گرفته اما محمد عالم مذکور تا اکنون باقی پول قیمت آپارتمان را نداده است و در بیع قانوناً اول پول داده میشود بعداً مبیعه قبض میگردد. درین بیع که اصلاً صحت نداشته به جز هجده لک افغانی از تمام قیمت آپارتمان باقی پول آن داده نشده و از طرف محمد عالم مذکور در آپارتمان متذکره قبض هم صورت نگرفته روی همین دلیل بوده که اندکی بعد از طرف شاه جهان دعوی صورت میگیرد. و اگر مدعی بالوکاله مذکور میگوید که درین بیع مؤکل من هجده لک افغانی را برای شاه جهان مذکوره داده قرار بود باقی پول آنرا در محکمه بدهد و قبالة را اخذ نماید این دلیل مدعی مذکور نیز برای اثبات دعوی اش درست و کافی نبوده چرا که قبض البدلین [که] شرط بیع است صورت نگرفته باز هم گفته نمی توانیم که این بیع درست است.»**

اینجا خود در سند و باصطلاح فیصله محکمه اقرار میدارند که **بیع** بین شاه جهان و محمد عالم صورت گرفته و

**18** لک افغانی برای شاه جهان مذکور داده شده است. که با همین پول «بعداً شاه جهان مذکوره ... باقی اقساط قیمت

آپارتمان... را تحویل خزینه دولت نموده و قبالة شرعی 2441 بر 1052 مؤرخ 71/10/5 را از دولت اخذ میدارد..

درین بیع .. قرار بود [محمد عالم] باقی پول آنرا در محکمه بدهد و قبالة [برای خودش] را اخذ نماید.»

با وجود آنهمه؛ آیا این؛ ریدن بر روی حقیقت نیست که: «بیع .. مذکور به اساس شرط اعطای تمام پول قیمت

آپارتمان آنهم نقداً صورت گرفته..»

و فراتر:

«این دلیل مدعی مذکور نیز برای اثبات دعوی اش درست و کافی نبوده چرا که قبض البدلین [که] شرط بیع است

صورت نگرفته باز هم گفته نمی توانیم که این بیع درست است.»

آیا این محکمه است یا دار المجائین؟؟؟

با حیرت انگیزی وحشتناکی می بینید که این قاضی های ظاهراً از سر و زیر دیوانه؛ با حقایق و اسناد قضیه تحت

کار و مسئولیت شان؛ که حاوی دوسیه کم از کم 102 ورقی است اصلاً توجه چه که اعتنایی ندارند.

در آن جمله به سند بنیادی یعنی قرارداد بیع یا سته رهنمای معاملات (که فقط از آن هوایی حرف میزنند)، به قرار

خارنوالی نظارت بر تطبیق قانونیت؛ به نتیجه تحقیقات و نظریه اقامه کرده کمیسیون بررسی جعل و تزویر؛ به مکاتیب و

اظهاریه های متعدد و موکد بزرگترین کمیسیون ذیصلاح دولت در مورد آپارتمانهای مکرویان دایر بر اینکه:

به اثر عرض و استغاثه بایع حایز اهلیت و صلاحیت شرعی و قانونی؛ آپارتمان برای محمد عالم فروش و به همان

دلیل پول سبببایدی دولت قانوناً حصول و راه تسلیم آپارتمان به مشتری معرفی شده هموار گردیده است. فقط یک مورد

بندش (تضمین) که از سوی بایع رفع شود جهت تکمیل قبالة نهایی به محکمه معرفی میگردد...

(اسناد مدار حکم بیچون و چرا که در بخش نخست دیدیم و در ادامه بیشتر و بهتر خواهیم دید.)

ضرب المثل "خرکاری؛ دریای علم است" را شنیده ایم؛ آیا قضات بغات که جز کور کورانه هذیان نمیگویند یا

هذیان های استفراغ شده توسط مدعی علیها را نشخوار نمیکنند؛ اینجا آفتابی نساخته اند که قضاوت و محکمه شان؛

حتی در حد خرکاری هم نیست؟!!

البته که آفتابی ساخته اند و فراتر مفتضح هم گردانیده اند.

آیا علت آنست که ایشان نادانان و نا اهلان برای محکمه و قضاوت استند؟

بیشک که اینهم هست و به حد نهایی تردید ناپذیر نیز!

## حق را منکوب کردن و باطل را برافراشتن

ولی چیز بیشتر از آن در میان است: قصد یا اجبار حق را منکوب کردن و باطل را به کرسی نشاندن!

و چنانکه به عیان می بینید؛ نادانی و نا اهلی در انجام این پیش فرض سوء هم؛ تندتر و شدید تر؛ کند قضات بغات

را به آسمان بالا کرده است.

شاید اغلب خوانندگان گرامی؛ تحلیل و تفسیر این هذیانات رسوا را برای خود؛ زاید و حتی به شعور و حیثیت

خویش؛ توهین بدانند؛ معهداً برای عده معینی؛ نیاز است و باید حتی ریز ریز اتمام حجت شود.

آیا «باقی اقساط» آپارتمان چه مبلغی بوده است که شاه جهان تحویل نموده و در بدل؛ قبالة آنرا گرفته است؟

در متن همین قباله 2441 - 71/10/5 سرجمع قیمت دولتی آپارتمان (694984) شش لک و نود و چهار هزار و نهصد و هشتاد و چهار افغانی یعنی حدود 7 لک افغانی درج شده است. طبعاً درین مبلغ؛ پول ده فیصد پیش پرداخت و اقساطی که قبلاً تحویل کرده بوده اند نیز محاسبه شده است؛ وانگهی مبرهن است که «باقی اقساط» از همان پنج لک و پنجاه هزار افغانی ای تأمین شده که شاه جان بایع طی روز های 7 و 8/ 1371/9 در دو نوبت از من مشتری اخذ و در سته رهنما به قلم و مهر و امضای رهنما و شصت خودش رسید کرده است. و به هر حال این «باقی اقساط» که اینهمه پیرامونش پوز داده میشود و طمطراق میگردد؛ سوم حصه سرجمع پول های پیش پرداخت من؛ از قیمت قرار دادی آپارتمان فی مابین ما بوده از جایی دیگر و از راهی دیگر نیامده است!

یعنی که من من حیث مشتری آپارتمان در طی مراحل لازمه انتقال مالکیت آن از دولت به بایع؛ مساعدت عام و تام انجام داده ام.

بر علاوه میفرمایند بیع شرط داشته - شرط اعطای تمام پول قیمت آپارتمان آنهم نقداً.

معنای این هذیان آن است که من بایستی در همان روز ترتیب سته و عقد عرفی؛ تمامی هشتاد لک قیمت مبیعه را نقداً تسلیم بی بی شاه جان میکردم. صرف نظر از اینکه اصل قرار داد ما مندرج سته 1371/9/5 رهنمای معاملات چگونه است که همین پانینتر مشاهده می نمایید. توأمان سفاهت و منافقت ابلیسی درینجا سخت تهوع آور و مادون کودکانه میباشد.

## هنگامیکه مالک شدن بایع؛ یقینی نیست!

درین زمان؛ بایع از مالکیت آپارتمان بسیار دور است و حتی یقینی نیست که این مالکیت را نصیب شده میتواند یا نی. چنانکه در سته قرار داد پیشبینی میگردد «در صورتیکه قباله از طرف دولت کدام ممانعت قانونی پیدا نماید...» چنانکه اندک زمانی پس از اینکه به فداکاری من؛ مالکیت آپارتمان از دولت به شاه جان بیگم منتقل گردید و مراحل انتقال ملکیت از شاه جان بایع به من مشتری کامل شد؛ دولت خرید و فروش آپارتمانها میان اشخاص را ممنوع گردانید.

هرگاه مراحل قانونی انتقال مالکیت از شاه جان به من محمد عالم با فیصله مرجع ذیصلاح و سنجش و تحویلی سببایدی؛ قبل از صدور این فرمان (منع فروش آزاد آپارتمانها)؛ طی نشده بود؛ دیگر شاه جان تنها میتوانست به همان قیمت مندرج قباله 2441 آپارتمان را به دولت واگذار نماید و بس. درین صورت بالای پولی که از دولت به دست می آورد یعنی قیمت مندرج در قباله (چیزی کم 7 لک افغانی) باید لک ها افغانی دیگر میگذاشت تا پراخت های مرا اعاده کند. تازه تمام مصارف فرعی قباله و فیس رهنما که سوخته و برگشت ناپذیر شده بود.

پس کجاست ثبوت پرپر خوانی ها در باره شرط دادن یکدم و نقد تمام قیمت آپارتمان عملاً ناموجود و در هاله مخاطرات. اینجا و درین حال «قبض البدلین» و دیگر چرنیدیات قضات بغات؛ چه معنا و مصداق پیدا میکند و کجاست عقلانیت حتی عوامانه و حتی کودکانه این شرط؟؟!

در بساط نکته دانان؛ خود فروشی شرط نیست

یا سخن دانسته گو؛ ای مرد ابله؛ یا خموش!

## محکمه برای آنست که «پُشت ورق» ها را بخواند!

مدعی و مدعی علیه؛ وکلای مدافع شان یا مساعدان حقوقی آنها؛ حتمی نیست که در عرایض و صورت دعوی ها و دفع دعوی ها و دگر جزع - فضح های شان حقایق را بی کاست و افزود و بی تغییر و تصرف بگویند یا بنویسند. اگر چنین امکانی وجود داشت؛ حاجت به محکمه و قاضی و دیگر مراجع عدلی نمی بود.

لذا این ذوات و مراجع برای آن هستند که «پشت ورق» ها را بخوانند و با شطارت و مهارت از میان انبوه مدعیات متضاد؛ حقیقت و حد اقل آنچه را که نزدیک به حقیقت است؛ کشف و اجراءات و قضاوت های شانرا برین مبنا ها استوار نمایند نه اینکه خود طرف مدعی یا مدعی علیه ایستاده؛ حتی بدتر و غلیظ تر؛ دروغ و دغا و تهمت و تفتین آنها را به طرف مقابل حواله کرده به دلیل تراشی و شرط تراشی و تهمت زنی و سیاهکاری و سیاه نمایی های مزید از شکم خویش نیز بپردازند.

چنین اعمال و حرکات وقتا که از مسئولان عدلی و قضایی و خاصتاً قضات سر میزند؛ فقط و فقط **جرم** است و بسته به وزن و ماهیت و عاقبت آن؛ شاید در ردیف بدترین جنایات هم دسته بندی شود.

حالا به خوانندگان عزیز این سطور در هر سطحی که تشریف دارند شاید مسلم شده باشد که قضات یاد شده؛ یکسره و پروپا قرص جانب شاه جهان مدعی علیها را گرفته نه تنها تمامی مدعیات ارائه شده از نام او را نشخوار میکنند؛ بلکه بخصوص در همین بند چهار استدلال هایشان؛ در مخاصمت با من مدعی؛ پا را؛ بسیار بسیار فراتر هم میگذارند.

من نمیخواهم بر همه این موارد بدون توسل به اسناد و شواهد و قراین محکم تماس گرفته و داد و فریاد هوایی براه بیاندارم.

چون این بیع کلاً مورد قبول؛ بر وفق سته رهنمای معاملات مورخ 1371/9/9 (تاریخ واقعی 1371/9/5 است!) صورت گرفته و اینهم مورد قبول است؛ پس باید ببینیم که درین سته؛ شرط ادعا شده در بالا؛ هست یا جریان طوریت که قضات بغات سرگردنه آنرا لگدمال نموده چیز و چیز هایی کاملاً خلاف و برعلاوه ضد عقل و ضد منطق عادی انسانی را از خود می تراشند؛ تا حق و عدل را زیون و نابود کنند.

## متن و مندرجات اساسی ترین سند بیع بات آپارتمان 25 بلاک 157:

این سته طبق معمول یک فورم کاغذی چاپی متحدالمال در حد میرزایی ها و عریضه نویسی های سر بازار است که حین انجام عقد بیع یا معامله دیگر؛ جای های خالی آن با درج قلمی شهرت جانبین، کویف مدعا بها و سایر اگر مگر های مربوط آنها پر کاری میشود تا مفاهیم موردنظر جوانب را افاده کرده بتواند. پس از بازخوانی و اعلام قناعت طرف ها؛ سته (قرارداد) شصت و مهر و امضا... یعنی تسجیل میشود و معمولاً بیش از دو کاپی بوده و هر کاپی نزد یکی از طرف ها میباشد.

من اینجا صفحه نخست این سته را در دو رنگ باز نویسی میکنم تا بهتر با مدعیات معین قابل مقایسه باشد. قسمت چاپی متحد المال به رنگ سیاه و قسمت قلمی با رنگ جگری: ( و پرداخت های پولی را در اخیر نقلاً طور عادی لیست مینمایم)

1371/9/5

طرز العمل رهنمای معاملات افغان

دارنده جواز ع—— خرید و فروش آپارتمان، خانه، زمین، موتر

اینجانب (شاه جهان) ولد (عبدالغفور) دارنده تذکره نمبر 810094 مسکونه ناحیه (9) ولایت کابل یک باب آپارتمان 3 اطاقه واقع بلاک 157 مکرویان سوم دارای قبالة شرعی ع—— دارای وثیقه شرعی نمبر 105 بر 1195 ورثه و وکالت خط خویش را که محدود است بدین حدود اربعه:

شرقاً (آپارتمان 26)، غرباً (آپارتمان 19)، شمالاً (فضای آزاد)، جنوباً به (فضای آزاد) میرسد با همین حدود فوق که ملکیت شخصی ام میباشد به مبلغ (هشت میلیون) افغانی که مناصفه آن (چهار میلیون) افغانی میشود بالای محترم (محمد عالم) ولد (محمد قاسم) دارنده تذکره نمبر 1942274 مسکونه ناحیه (9) ولایت (کابل) به طور قطعی به فروش رسانیدم و از جمله مبلغ (یکصد هزار اف) افغانی آنرا به طور پیشکی اخذ نمودم و باقی مبلغ (هفت میلیون و نهصد هزار) افغانی آنرا در موقع اقرار شرعی در محکمه اخذ میدارم.

به شرح ذیل مواد قرار هذا از طرف جانبین مورد قبول است:

- 1- مصرف قبالة قرار موافقه جانبین.
- 2- تکس رهنما بعد از موافقه جانبین فی صد یک از بایع و فی صد یک از مشتری طور پیشکی اخذ میگردد و در صورت پشیمانی یا فسخ معامله و غیره دو باره مسترد نمیشود.
- 3- هنگامیکه مقاله هذا امضا میگردد موضوع نقد و قرض و یا گروهی را طوریکه خودشان موافقه مینمایند مدار اعتبار است. حصول پول یا تضمین آن به موظفین رهنما تعلق ندارد.
- 4- در صورت پشیمانی یا فسخ معامله (پنجصد هزار اف) افغانی به قسم جرم زبان به جانب مقابل پرداخته میشود.
- 5- در صورتیکه قبالة از طرف دولت کدام ممانعت قانونی پیدا نماید محاسبه پشیمانی قابل اعتبار نمی باشد.
- 6- کمیشن رهنما در هر دو صورت قابل بازگشت نمی باشد.

شصت و امضای بایع - امضای شاهد معامله - شصت و امضای مشتری - مهر و امضای رهنمای معاملات

محمد عظیم

محمد عالم

شاه محمود

شاه جهان

در حاشیه:

اقرار میدارم اینجانب شاه جهان - بجز مصارف قبالة و نصف پول سببایدی دیگر ادعا ندارم در غیر آن یک میلیون افغانی به طور جرم زبان بدون جرم زبان قبلی قبول دارم.

امضای شاه محمود

امضای رهنمای معاملات

شصت شاه جهان

نکته: چنانکه قبلاً به عرض رسانیده ام؛ شاه جهان و پسرش شاه محمود همراه با محمد عظیم رهنما پس از تحویلی سبسایدی؛ نزد آمدند و با اوقات تلخی ابراز داشتند که تدویر و مراقبت مکرویانها میگوید که امر شده تا 25 فیصد تضمین هم به بانک تحویل کنیم .

اوضاع کشور به حدی خراب بود که کس به بانک و دولت درین حد اعتماد نداشت که مبالغ بزرگ را به نام تضمین بسپارد و باز مطمئن باشد که یک روزی آنرا پس گرفته خواهد توانست.

چنانکه شاه جهان و پسرش به وضوح میگفتند: این پول میسوزد و از سرجمع قیمت آپارتمان به ما چیز زیادی نمی ماند. و حتی گستاخی را به آخر رسانیده امر ناممکن فرمودند:

- اگر آپارتمان میخواهی؛ تضمین را خودت تحویل کن و باز پس بگیر!.

بعد از جروبحث زیاد به پیشنهاد رهنما؛ قرار شد که من به اندازه نصف پول سبسایدی (270000) افغانی به آنان کمک دیگر هم بکنم و مزید بر قباله اول (2441) که مجموع مصارف فرعی مانند محصول و غیره آنرا داده بودم تمامی مصارف فرعی قباله دومی عنوانی خودم را نیز به گردن بگیرم.

این بود که پس از تحویل گرفتن مبلغ فوق الذکر؛ ایشان چنین اقراریه در سته درج و شصت و امضا کردند. من تاکنون این مبلغ و دیگر تادیات به رهنمای معاملات جهت مصارف قباله ها و نیز کمیشن دو طرفه را در سرجمع پرداخت ها نیاورده ام که انها اغلب رأساً کمک بوده جزء هشتاد میلیون افغانی ثمن مبیعه شمرده نمی شدند.

### مبالغ تادیه شده از سرجمع قیمت آپارتمان:

- 100000 افغانی که اوایل عقرب 1371 در سته اول؛ پیشکی اخذ شده بود در سته دوم 5 قوس 1371 عیناً نقل شده.

- 100000 افغانی که در همان ماه عقرب برای ضروریات زمستان... تقاضا و اخذ شده که در سته دوم عیناً منتقل گردیده.

- 450000 افغانی که برای پرداخت تمامی اقساط آپارتمان به مجرد ترتیب سته دومی اخذ شده به شصت شاه جهان و مهر و

امضای رهنما.

متباقی عیناً از روی سته نقل میگردد:

- مبلغ 100000 افغانی از درک قیمت آپارتمان به تاریخ 1371/9/8 به شاه جان تسلیم شد.

شصت بایع شاه جان مهر و امضای رهنما

- 1371/10/5 مبلغ سی و پنجهزار افغانی از درک قیمت آپارتمان تسلیم شدم.

شصت شاه جان امضای شاه محمود مهر و امضای رهنما

- مبلغ پانزده هزار افغانی از درک قیمت خانه به تاریخ 1371/11/3 تسلیم شدم.

شصت شاه جان امضای شاه محمود مهر و امضای رهنما

- مبلغ پنجاه هزار افغانی از درک قیمت خانه به تاریخ 71/11/11 تسلیم شدم.

شصت شاه جان امضای شاه محمود مهر و امضای رهنما

- مبلغ یکصد هزار افغانی از درک ترتیب وصایب [تجویز] خط از نزد محمد عالم تسلیم شدم.

شصت شاه جان امضای شاه محمود مهر و امضای رهنما

- مبلغ یکصد هزار افغانی از درک قیمت خانه و اخذ تعرفه [سبسایدی] به تاریخ 1371/11/27 اخذ شد.

شصت شاه جان امضای شاه محمود مهر و امضای رهنما

- مبلغ دو صد هزار افغانی از درک قیمت خانه تسلیم شدم. 1371/12/2



شصت شاه جان امضای شاه محمود مهر و امضای رهنما

- مبلغ پنجهزار افغانی به تاریخ 1371/12/8 تسلیم شدم.

شصت شاه جان امضای شاه محمود مهر و امضای رهنما

- مبلغ پنج لک و نود و پنج هزار افغانی از درک سبسادی به تاریخ 1371/12/23 از نزد محمد عالم تسلیم شدم.

شصت شاه جان امضای شاه محمود مهر و امضای رهنما

\* \* \*

## ..پس؛ لعنت الله علی الکاذبین!

چنانکه ملاحظه فرمودید نه تنها شرط دادن تمامی پول قیمت آپارتمان بدون قید و شرط و بدون اجرای قباله شرعی به نام من مشتری در بین نیست بلکه حتی بر عکس قرار گذاشته شده بوده که به غیر از یکصد هزار افغانی پیشکی؛ متباقی تمامی 79 لک افغانی ثمن مبیعه حین اقرار شرعی بایع و ترتیب قباله در محکمه؛ توسط وی دریافت میگردد. پس؛ لعنت الله علی الکاذبین! (لعنت خدا بر دروغ گویان.)

مگر اینکه من؛ به دفعات؛ مراجعات شاه جان بایع و پسر بزرگش - شاه محمود (شاهد معامله) - همراه با رهنما را توسط اعطای پول های غالباً هنگفت؛ اجابت کرده و طی بیش از 4 ماه بدون اینکه حتی قباله آپارتمان به نام من؛ متصور شده باشد؛ به اقرار خود محکمه؛ 18 - 18 و نیم لک افغانی را به دامن شان ریخته ام؛ ناشی از رواداری و انسانیت من بوده است یا به دام افتادگی و حماقت من؟؟؟

چنانکه در قسمت های قبلی این سلسله عرایض توضیح کافی داده و روشن کرده ام؛ شاه جان و شاه محمود پسرش تا زمان مداخله قوماندان قسیم جنگلباغ؛ ظاهراً کدام پیشامد نادرست و پرسش برانگیز و نگران کننده از خود متبازر نساخته بودند؛ آخرین دغدغه و مشکل تحمل ناپذیر را همان اجبار دولت برای تحویلی 25 فیصد تضمین از محاسبه قیمت انجنیری آپارتمان به بانک وانمود میکردند. این مبلغ؛ حدود 9 لک افغانی میشد و تحت شرایط قابل اعاده به تضمین دهنده بود.

چنانکه مکاتیب و پاسخ های اداره تدویر و مراقبت مکروبیانها مکرراً تصریح میکند؛ با تحویلی کامل سبسادی دولتی آپارتمان؛ تمام راه توسط شاه جان و شاه محمود و رهنما طی شده و امر تملیک آپارتمان به نفع من مشتری محمد عالم ولد محمد قاسم پایان یافته بود و کماکان پایان یافته است!!

صرف موضوع تحویلی 25 فیصد تضمین به بانک که ابداً به من ربطی نداشت و ندارد؛ انگیزه سگتگی و مشکل و پیچیدگی شده زمینه برای مداخلات و تلقینات سوء بغات سیه مست و عریده کش را فراهم ساخت.

## از مشکل تضمین 25 فیصد تا مداخله قوماندان قسیم جنگلباغ؛

چون من پس از مداخله استبدادی و امر و نهی ضدشرع و ضدعقل و ضدشرف جنرال قسیم جنگلباغ قوماندان غند نمبر 1 جهادی محافظ مکروبیانها؛ مجبور به دادخواهی ها شدم . با وصف اینکه قوماندان کندک 2 همین غند نمبر 1 (حکیم الله) که همه کاره منطقه مکروبیان سوم بود؛ در فرستادن شاه جان و پسرش به مراجع حقوقی و عدلی بسیار

مقاومت میکرد؛ اینان خلاف انتظار اینکه من؛ با تهدید و تعجیز قوماندان قسیم جنگلباغ؛ میدان را رها خواهم کرد؛ تحت فشار های نامنتظره آمده ناگزیر دست به هر خس و خاشاکی زدند.

گروه بغات سیه مست که بدینگونه به حمایت شاه جان و شاه محمود برخاسته و با لجاج؛ درهم شکستن من را به موضوع حیثیتی خود بدل کرده بودند؛ از خورد تا بزرگ حتی برای یک لحظه و یکبار هم که شده نخواستند که از اخلاق قرآنی و اسلامی اصلاحگری و میانجیگری کار بگیرند و برای حل مسأله؛ اراده و عمل نمایند. برعکس حتی از نام شاه جان به مقام ستره محکمه آنوقت عریضه نمبر 312768 مورخ 1372/6/26 را فرستادند که در آن با فرعونیت تام نوشته بودند:

«من (شاه جهان) یا کس دیگر از جمله ورثه سلطان محمد متوفی قطعاً برای محمد عالم مذکور اپارتمان 25 بلاک

157 را نفروخته ایم.»

و قاضی عبدالصبور رئیس محکمه ناحیه 9 را وادار ساختند تا همین کذب بزرگ مورد لعنت الله را در پهلوی

فرمان جدید الصدور ریاست دولت اسلامی مبنی بر منع فروش اپارتمانات مکروریانها بین اشخاص؛ سنجاق کرده و قرار نمبر 13 - 1372/8/6 عدم سمع دعوی اینجانب را داده آنرا مسترد نماید.

قاضی عبدالصبور همان مقامی است که قبالهء شرعی 2441 بر مورخ 71/10/5 را با آگاهی از بیگروند

آن؛ اجرا نموده و نیز به عریضه نمبر 936663 - 1371/10/20 شاه جان دایر بر اینکه اپارتمان را برای من محمد عالم به فروش میرساند؛ امر موافق داده و جهت اینکه باصطلاح حق صغار پس از فروش؛ بهتر صیانت شود؛ تجویز خط تأکیدی 161 - 2708 - 71/11/17 را ترتیب و اصدار نموده است.

این تجویز و وصایت خط به خاطری تأکیدی است که شاه جان از قبل با وصایت خط نمبر 105 - 1195 مورخ

1367/8/16 از طرف صغار صاحب صلاحیت بود؛ چنانکه به اتکای همان وصایت خط؛ زیر نظر همین قاضی

عبدالصبور اپارتمان را طی قباله 2441 از دولت خریداری نمود.

صلاحیت خرید و فروش مال صغیر؛ در شریعت و قانون مدنی (ماده 304)؛ صلاحیت واحد است؛ کسی که نتواند

مال و ملک صغیر را بفروشد؛ برای صغیر مال و ملکی هم خریده نمیتواند؛ چرا که درین صورت پول یا مال دیگر صغیر را باید به عوض بدهد و این ممنوع است!

پس تجویز خط 161 الزماً تجدید وصایت و اعطای صلاحیت؛ برای شاه جان نبوده و تنها معین میسازد که با پول

موسوم به سهم صغار دقیقاً چگونه رفتار شود.

اگر چنانکه زیاد جفنگ زده میشود که فقط تجویز خط 161 به شاه جان اعطای صلاحیت کرده منجمله سته فوق

رهنما و عقد بیع مندرج آن که پیشتر از این تجویز خط؛ تاریخ دارد؛ خلاف قانون و در نبود صلاحیت است و درست

نیست؛ پس تمامی اجراءات از زمان پذیرش تقاضای تحویلی ده فیصد، اعطای سند موقت ملکیت و غیره تا تحریر و

صدور قباله 2441 در تدویر و مراقبت مکروریانها، بانک ها؛ دیگر مراجع ذیربط و بالاخره در خود محکمه ناحیه نهم

به ریاست قاضی عبدالصبور هم؛ خلاف قانون و در نبود صلاحیت است و درست نیست!!!

**برگشت تُف سر بالای جماعت کذاب بر روی خودشان!**

ملاحظه می فرمائید که تَف سر بالا؛ چگونه واپس بر سر و روی و دهان گوینده های کذاب فرود می آید؟؟!

این مورد باز هم دلچسپ و تماشایی تر در سطور بعدی آفتابی خواهد شد.

بدینگونه قاضی عبدالصبور نمیتواند نسبت به حقوق و امتیازات من درین معادلات ناآگاه و بیمعلومات و حتی کم معلومات باشد. اینجاست که اجراءات فوق الذکر او علیه موضوع نسبتی من؛ عمل تجاھل کارانه و خابینانه دستوری یا معامله گرانه است!

شاه جان به حیث مدعی علیه؛ در دفع دعوی خود جهت تقلا برای فرار از حق؛ میگوید:

« بعداً من مدعی علیها خواستم آن را به شرط اینکه تمام پول قیمت آپارتمان را نقداً محمد عالم برابم بدهد به

فروش پرسانم که در همین مورد به تاریخ 1371/9/9 ستهء رهنما نیز ترتیب گردید و معامله فروش آپارتمان متذکره به اساس همین ستهء رهنما به شرط اعطای تمام قیمت آن نقداً از طرف محمد عالم مؤکل مدعی بالوکاله مذکور برای من مدعی علیها؛ صورت گرفته که مذکور مطابق به وعده شرط بیع را وفا نکرده بناءً من این بیع را قبول نکردم چرا که تا شرط موجود نشود مشروط به وجود نمی آید.»

چنانکه شما خواننده عزیز؛ سته یا قرارداد مورد استناد این ادعا را دیدید؛ لابد دریافتید که ادعا؛ مانند همان

عریضه فوق الذکر به ستره محکمه از نام اوست که تنها سزاوار "لعنت الله علی الکاذبین" میباشد.

باز شاه جان بایع و مدعی علیها؛ سواد ندارد و هکذا اطلاعات حقوقی و قضایی زیاد! اغلب زمانیکه میرزا بنویسی

جملاتی از این قبیل را چه بگونه عریضه؛ چه پاسخ استعلام و چه "دفع دعوی..." برایش قلقله میکند؛ تصور مینماید که البته میرزا؛ همه جوانب آنها را میداند و مدنظر گرفته است. لذا این سخنان؛ جای دارد و به کرسی نشستنی و کم از کم مفید فایده است!!

وانگهی اتکا به پُشت گرمی قوماندانان و دولتداران موجب بیخیالی و عدم نگرانی اوست!

ولی یک آدم باسواد و عاقل ثالث بالخیر آگاه و دانا از عمومیات عُرف و شرع و قانون؛ ممکن نیست دچار عین

تصور و توهم شود؛ چه رسد به مسند نشین شریعت غرای محمدی و مسئول تطابق دادن ریز و درشت های عُرف و

شرع و قانون و عقل با مدعیات و اتهامات طرف های دعاوی و مخاصمات!

سوال این است که درین مورد مشخص؛ چرا قاضی صاحب های دیوان مدنی! حتی نیم نگاهی به سته یا سند

ادعایی خانم مدعی علیها نینداخته اند تا ببینند که حقیقت چنین است یا برخلاف آن؟

خوب دقت فرمایید که قضات بغات؛ حتی زحمت آنرا به خود نمیدهند که کلمات و جملات متفاوت تر از دفاعیه مدعی

علیها را که نهایتاً نگارش یک میرزا بنویس اجرتی است؛ در استدلال! و فیصله شرعی!! خود به کار ببرند:

«بیع بین شاه جهان مدعی علیها و محمد عالم مؤکل مدعی بالوکاله مذکور به اساس شرط اعطای تمام پول قیمت

آپارتمان آنهم نقداً صورت گرفته اما محمد عالم مذکور تا اکنون باقی پول قیمت آپارتمان را نداده است و در بیع قانوناً

اول پول داده میشود بعداً مبیعه قبض میگردد. درین بیع که اصلاً صحت نداشته به جز هجده لک افغانی از تمام قیمت

آپارتمان باقی پول آن داده نشده ... و اگر مدعی بالوکاله مذکور میگوید که .. قرار بود باقی پول آنرا در محکمه بدهد و

قباله را اخذ نماید این دلیل مدعی مذکور نیز برای اثبات دعوی اش درست و کافی نبوده چرا که قبض البدلین [که] شرط بیع است صورت نگرفته باز هم گفته نمی توانیم که این بیع درست است.»

مکت و تبصره بیشتر خاصاً بر جمله های «درین بیع که اصلاً صحت نداشته» و قلمبه «قبض البدلین...» جز توهین شنیع بر شعور خواننده نمیتواند باشد. صرف همین قدر خاطر نشان میکنم که در سرپای دعوی نسبتی من؛ از مقوله و مصداق «قبض» کار گرفته نشده و قضات بغات برای اینکه ادای قاضیگری در آورند؛ این گونه قلمبه های پرت و نامربوط را به سر سر خود باد کرده میروند.

مورد قابل مکت بعدی که ثابت میکند قضات بغات؛ همان استفراغ های مدعی علیها را می بلعد و نشخوار میکنند و یا همه باهم سر در یک اخور دارند؛ این است:

### عاقل به اشاره انگشت می بیند و ابله به خود انگشت!

من از جمله به این دلیل متن چاپی سته رهنما را به رنگ متفاوت از خانه پری قلمی آوردم تا نشان دهم که هم مدعی علیها و هم بدل او - قضات بغات - به حدی بیچاره و درپجال اند؛ که - گلاب به روی خواننده؛ - "در خمیر موی می پالند و در ... استخوان". به راستی که «عاقل به محل اشاره انگشت می بیند و ابله به خود انگشت!».

دوام استدلال قضات بغات:

«2- سته رهنما... مطابق به قانون ترتیب نگردیده چرا که [در] این سته آپارتمان ملکیت شخصی مدعی علیها ذکر گردیده در حالیکه آپارتمان تحت دعوی موروثی بوده نه شخصی ... و نام دو پسر کبیر متوفی مذکور هریک رحمت الله و شاه محمود درج نگردیده؛ .. ایجاب میکرد این دو پسر فوق الذکر نیز به صفت بایعان در فروش نقش میداشتند و این طور نشده. اگر این سته ترتیب هم گردیده ... برای اینکه محمد عالم مؤکل مدعی مذکور این آپارتمان را از شاه جهان مدعی علیها خریده من حیث دلیل اثبات شده نمیتواند.»

عین متن در دفاعیه بیگم شاه جان:

«.. روی چند دلیل این بیع درست نیست و منعقد هم نگردیده.

1- در سته رهنما مؤرخ 1371/9/9 چند نواقص وجود دارد.

اول : .. ذکر شده که آپارتمان ملکیت شخصی ام میباشد .. باید ملکیت .. موروثی ذکر میشد..

دوم : .. تنها نام من تحریر گردیده و من .. از طرف چهار وارث وصیه .. بودم باید نمبر وصایت خط وصایت من

درین سته رهنما آشنا می گردید ... و از طرف دیگر دو پسر سلطان محمد متوفی کبیر بودند ... باید این دو نیز درین سته رهنما ذکر می گردید که این طور نیز نشده.

سوم: حدودات آپارتمان درین سته به شکل قانونی تحریر نگردیده .. باید اشخاصیکه درین حدودات قرار داشتند ..

با پدر و پدرکلانهای شان تحریر میگردد اینهم در نظر گرفته نشده.

چهارم : در اخیر سته رهنما امضای مشتری به نظر میخورد؛ در همین ورق یک امضای دیگر نیز قابل دید است

اما معلوم نیست که این امضاء مربوط به کدام شخص است و صرف یک شصت از یک شاهد معامله در سته رهنما به

نظر میخورد اما قابل تشخیص نیست. ایجاب میکرد من به صفت بایع درین سته شصت خود را میگذاشتم ... بناءً این

عقد از طرف من رد گردید .. ستهه رهنما کاملاً فاقد ارزش های قانونی بوده؛ نمی تواند منحیث ستهه معتبر دلایل اثبات دعوی مذکور گردد.

2- .... (تکرار همان چرند های فوقانی با کلمات نه چندان متفاوت) از این لحاظ نیز این ستهه فاقد اعتبار قانونی میباشد و منحیث دلیل اثبات برای اینکه محمد عالم مذکور اپارتمان را از من خریده بوده نمی تواند.

انشاءالله کاملاً دریافتید که دومین نبوغ! قضات بغات از کجا سرچشمه گرفته است؟! کلمات "ملکیت شخصی" از متن متحدالمال چاپی بوده و بالاتر از آن بازهم در متن متحدالمال چاپی به دنبال کلمات دارای قباله شرعی —؛ طور قلمی ذکر شده که **دارای وثیقه شرعی نمبر 105 بر 1195 ورثه و وکالت خط.** این تنها بدین معنی نیست که برعکس چرت و فرت بالا؛ نمبر وصایت خط به ستهه آشنا شده است بلکه بدین معنی است که محرر فیصله و محرر دفاعیه (که بسیار احتمال دارد هر دو یک نفر باشد) به هر دلیل که هست به یکسان "مگس های زنده را قورت میکنند"

حرف ها در مورد «شصت من بایع»، «شصت شاهد معامله» و غیره حتی بدتر از قورت کردن "مگس زنده" میباشد. در ستهه که جنابان محررین گویا اصلاً ندیده اند؛ با جمع موارد اخذ مبالغ؛ چارده مرتبه شصت شاه جان گذاشته شده است و "شاهد معامله - شاه محمود" همان پسر بزرگ سلطان محمد و بی بی شاه جان استند که شصت نه بلکه امضای زیبا و تکرار نشونده شان بازهم با جمع موارد اخذ مبالغ 11 مرتبه ستهه رهنما را زینت بخشیده است. خوب؛ بدین اساسات فولادین؛ آیا «ستهه رهنما کاملاً فاقد ارزش های قانونی بوده؛ نمی تواند منحیث ستهه معتبر دلایل اثبات دعوی.. گردد»؛ یا دفاعیه سراسر اباطیل و اکاذیب بایع و نقل و استنساخ ابلهانه و زیوانانه از همان؛ در باصطلاح فیصله شرعی دیوان مدنی.. (یا چه میدانم: دیوان دزدان سرگردنه)؟؟؟

رویه گرفته تمام این ها که حتی در حکم فروعات نیستند؛ به اصل و اساس عقد بیع اپارتمان بین شاه جان و من محمد عالم چه ارتباط و تأثیر دارد. وانگهی تا پرداخت دست کم ربع (چهارم حصه) ثمن یا قیمت توافق شده اپارتمان از طرف من؛ بدون آنکه قباله و تسلیمی آن درک داشته باشد؛ به دفعات متعدد و در طول 4 و نیم ماه متوالی؛ این حرف ها و به اصطلاح اعتراض ها کجا بود؟

## محکمه ای که نمیداند مسئولیت بایع کدام است، از مشتری کدام؟

آیا کسی هست که از قضات بغات متذکره باز خواست کند که معرفی مبیعه، شخصی یا میراثی بودن؛ موقعیت و حدود اربعه؛ محاسن و معایب و کسان حقدار در آن از **مسئولیت های بایع** میباشد یا مشتری؟ آیا اینها که نام قاضی بر ایشان؛ بزرگترین توهین به قضا و شرع است؛ چرا از بایعه نازی نازی نپرسیدند که تو خودت؛ خود و اپارتمان را آنچنان معرفی کرده ای که درج ستهه شده و تا آخر هم به همان مواصفات و حدود و ثغور قانع و راضی پیش رفته ای و امر ترتیب قباله شرعی به نام مشتری را گرفته و بنابر همین با اخذ پول هنگفت دیگر از مشتری معرفی کرده ات همان محمد عالم؛ سببایدی دولت را تحویل خزانه کرده ای.؟؟؟

پس تو چی وقت با کدام توانایی و صلاحیت؛ با این عقد بیع؛ مخالفت و آن را رد کرده ای؟ سند و ثبوت این رد و مخالفت کجاست؛ آیا پس از اینکه آخرین مرجع قانونی کشور یعنی کمیسیون عالی موظف وزارت شهرسازی و خانه سازی در تدویر و مراقبت مکروریانها طی جلسه یا جلسات استجوابی و توضیحی با تو و دیگر شرکایت؛ عقد بیع تو با محمد عالم را تصویب و با محاسبه و تحویلی سببایدی؛ تو را مختار به دادن قباله ساخت؛ دیگر وقت و مجالی برای رد و مخالفت باقی میماند؟

باز گیریم که رد و مخالفت کردی؛ با حقوق مترتب شده قانونی مشتری بالای خودت؛ با پول های که از وی ستاندی؛ با خساراتی که بر وی رساندی؛ با دروغ ها و جعلیات بی باکانه ات؛ با ملامت و توهین و تلعین اهل خبره و مردمان دور و نزدیک ...چه معامله و اجراءاتی کردی و چه توبه و عذر و استغفار نمودی؟! شاید اینجا موقعش است که یکی دیگر از مکاتیب وزارت شهر سازی را در رابطه به این جریان نقل و از نظر خوانندگان عزیز عبور دهیم.

« شماره: 880

نیته: 1372/6/2

دولت اسلامی افغانستان

د شهر سازی وزارت

د توزیع اسکان ریاست

د محاسبه سوم لوی مدیریت

به وزارت محترم عدلیه دولت اسلامی افغانستان!

بناثر مکتوب 19 مورخ 1372/2/16 مدیریت عمومی سید نورمحمد شاه مینه ریاست محترم حقوق شما احتراماً نگاشته میشود.

اپارتمان 25 بلاک 157 مکرویان سوم که دارای 3 اتاق میباشد؛ به نام سلطان محمد ولد نیاز محمد کارمند شورای وزیران وقت توزیع گردیده است. و نظر به وثیقه شرعی 105 - 1195 - مورخ 1367/8/16 سلطان محمد فوت نموده بعد از تحویلی تمام قسط آپارتمان - قباله آپارتمان بنام ورثه سلطان محمد ذریعه نمبر 2441 - 1052 - 1371/10/5 اجرا گردیده است. بعدا شاه جهان بنت عبدالغفور به وزارت شهر سازی و مسکن عارض و خواهان فروش آپارتمان نمره فوق بالای محمد عالم ولد محمد قاسم گردیده.

کمیسیون وزارت شهرسازی به تاریخ 1371/12/22 فیصله صادر تموده است که بعد از تحویلی پول سببایدی و 25 فیصد بابت تضمین به اساس هدایت مقام ریاست جمهوری دولت اسلامی اقدام گردد. که پول سببایدی را قرار آویز (26) مورخ 1371/12/24 - مبلغ 523375 افغانی بحساب 380033 تحویل نموده غرض قیمت گذاری ذریعه نامه 1004 - 1371/12/25 [به] ریاست محترم ناحیه نهم شاروالی معرفی گردیده است. در جواب مکتوب 1934 -

1371/12/26 مدیریت انجمنی ناحیه نهم شاروالی کابل قیمت آپارتمان را مبلغ سه ملیون و هفتصد هزار افغانی قیمت

گذاری نموده است. که درج فورمه شده است. ولی تا اکنون [صدور مکتوب] بی بی شاه جهان مبلغ بابت 25 فیصد

تضمین را تحویل نکرده است تا غرض اجراءات قباله به محکمه ناحیه نهم معرفی میگردید.

فوقاً جریان آپارتمان به ملاحظه دوسیه معلومات داده شد. با احترام

الحاج عبدالکریم خدام

معین وزارت شهرسازی و مسکن»

## مُشت فولادین دیگر بر دهن قضات بغات سرِ گردنه!

این سند گویا و رسا؛ که موارد تکرار و تأکید آن زیاد است و یکی را هم در «نتیجه و نظریه کمیون بررسی جعل

و تزویر...» در آغاز این سلسله آوردیم؛ در عین حال مُشت محکم و پولادین دیگریست که به دهن قضات بغات دیوان

سر گردنه برخورده و 32 دندان ایشان را میریزاند. توجه فرمایید؛ درست آنجا که ری.. میزنند:

« به اساس این قباله [2441 بر 1052 مؤرخ 1371/10/5] ملکیت وارثین سلطان محمد متوفی مذکور بشمول

مدعی علیها در آپارتمان 25 بلاک 157 تحت دعوی ثابت بوده و از مندرج قباله دست داشته وارثین متوفی مذکور هیچ

سند اجرا نشده که ملکیت آنها از این آپارتمان به کس دیگر انتقال کرده باشد و اینکه .. محمد عالم .. آپارتمان تحت

دعوی را به اساس ستهء رهنمای مورخ 1371/9/9 از شاه جهان خریداری نموده درست نیست چراکه مدعی علیهای

مذکوره در نداشتن صلاحیت قانونی از طرف وارثین سلطان متوفای مذکور به اساس این سته رهنما که پر از نواقص

میباشد آپارتمان متذکره را به فروش رسانیده پس این بیع کاملاً از دیدگاه شریعت و قانون نافذ کشور درست نیست به

منزله این است که گویا هیچ بیع صورت نگرفته.»

اینک خواننده مقداری صبور و منصف و هوشمند بایستی دریافته باشد که من چرا معروض داشتم که فاجعه مورد

بحث؛ جز در چوکات مقوله و مفهوم فقهی «بغات» و «قضات بغات»؛ کار گرفته شده در مکتوب ریاست دفتر امارت

اسلامی؛ تشریح شده نمیتواند.

مسئلاً موضوع نسبتی من و جباریت جانورانه که در حقم صورت گرفته؛ نه اولین مورد از کارنامه های بغات و

چلی های «قاضی» نام کرده شان است و نه آخرین آنها میباشد.

بدین جهت این احتجاج و حلاجی و تحلیل؛ منحیث نمونه و مثال؛ به زخم های ناسور هزاران و شاید ده ها هزار

هموطن مظلوم و منکوب و غارت شده مان مرهمی خواهد بود و ایشان عملاً نیز به نحوی از انحا میتوانند آنرا مورد

استفاده و استفاضه و سرمشق قرار دهند.

من آگاهانه و الزماً درین بخش به بنیاد های جعل و تزویر اطرافیان و هم داره های شاه جان خانم که درست پس

از نزدیک به پنج ماه معامله عقد بیع آپارتمان؛ یکی پی دیگر خود را افشا و رسوا ساخته رفتند؛ نپرداختم. این جعل و

تزویر اساسی که عبارت از «مالک و مؤرت» جازدن سلطان محمد مستاجر امتیازی آپارتمان مورد نظر میباشد؛ از آنجا

که بر اداره تدویر و مراقبت مکرویاتها تحمیل شده است لهذا سایر مراجع و ارگانها که به تحقیق و ریشه یابی همچو

موارد کاری ندارند به تبعیت از داده های اداره مذکور - که محل اساسی سجل و سوانح کلیه آپارتمانهاست - نظر و عمل خویش را در مورد عیار ساخته اند و من نیز هنگام عقد بیع و دست کم در جریان 5 ماه بعدی؛ کدام تصور متفاوت از آنچه اداره تدویر و مراقبت نشان میداد نداشتیم و همسو با اینکه مطابق آن در سایر ارگانها و محکمه ناحیه نهم اجراءات شد؛ حتی باورم راسختر گردید که آپارتمان خریداری کرده من وارث و مؤرث دارد.

لهذا عقد بیع من بر اساس همان پیش فرض بوده و همانطور تا آخر پیش رفته است و در نتیجه مورد بحث قرار گرفتن یا نگرفتن آن اصلاً به من مربوط نیست و فایده و ضرری برایم ندارد.

ولی تصادف یا تقدیر چنان بود که پس از انتشار اعتراض و احتجاج من علیه فیصله ظالمانه و عدالت کُشانه دیوان مدنی ابتداییه حوزه دوم کابل در مورد دعوی نسبتی در انترنیت؛ یکی از قضات مجرب و با دانش و پُر سابقه به موضوع علاقه گرفته تحلیل و ارزیابی مختصر ولی سخت نو آورانه و روشنگرانه پیرامون متن نشر شده ارائه دادند. (احتجاج یاد شده عنوان داشت: «**خیانت، شر، فساد و قطاع الطریقی در مسند قضا**» که با جستجو در گوگل به

سادگی دستیاب میشود. <http://www.ariaye.com/dari6/ejtemai/eftekhhar.html>)

من با خوانش این تحلیل و ارزیابی جانانه متوجه بسی از حقایق شرعی و محاکماتی شده و از پیچیدگی های اکثراً سهمگین موضوعات و برخورد های جاری اغلب نا اهلانه با آنها در سطح کشور گرفتار وحشت گردیدم.

متأسفانه تا الآن شرف معرفت این قاضی نادره را در عرصه فرا انترنیت پیدا نکرده و نظر به قوانین طبیعت و قضا و قدر نمیدانم در کجا و در چه حالت تشریف دارند. به هرحال ایشان با نظر داشت اینکه احتجاج من حاوی عرایض سرگشاده به ستره محکمه و جناب قاضی القضاة وقت بود؛ در نگارش غرا و روشن و شفاف خود واضحاً پیشبینی کرده بودند که در مورد این افتضاح فاش؛ قاضی القضاة و اطرافیان هیچ کار مثبتی نمیکنند و نه میتوانند بکنند. البته گذشت زمان؛ پیشبینی داهیانه آن مرد بزرگ قضا و قانون را نه تنها در زمان شخص همان قاضی القضاة بلکه در زمان قاضی القضاة بعدی رژیم گذشته نیز نشان داد.

اینجا بخشی از همان نگارش ناب و نفیس تاریخی را به عوض شرح و بسط های بیشتر از جانب خود؛ می آورم. یقین دارم که این امر؛ مؤثر تر و مبارک تر است و درست مانند ماهی که از آب گرفته شود تازه و مطبوع و نیرو بخش نیز میباشد.

عنوان مطلب مورد نظر چنین بود:

قاضی س . د . دادگر

## **آنچه که نه میراثی است و نه حق صغیر!**

آن فراز که قضا و محکمه افغانستان پوکترین ماهیت خود را به نمایش گذاشته است !

شما میتوانید با سرچ در انترنیت اصل کامل مقاله را از قفسه های ویب دستیاب نمایید. منجمله در اینجا:

<https://www.ariaye.com/dari6/ejtemai/dadgar.html>



«..... در مورد قضایای مرتبط به مکروریان ها نه تنها اهل خیره بلکه بالاتر از اهل خبره ؛ مطلعان ذیصلاح و مسؤل در ادارهء تدویر و مراقبت مکروریانها به طور دایمی تشریف دارند و هر آپارتمان نزد آنان دوسیه و سجل و سوانح مشخص و جداگانه داشته همه آنچه معلومات دقیق و وثیق در باره کار باشد ؛ آنجا موجود و مورد دسترس است.

من در این زمینه از مؤسسه تصدی تدویر و مراقبت مکروریانها تلفونی معلومات کردم . « توزیع » آپارتمان های مکروریان قبل از سال 1367 و پس از آن هم در بدل کرایه دولتی صورت میگردفته است .  
لهذا سلطان محمد مستأجر بوده نه مالک و حتی « مستاجر بودن » او و ورثه اش تا همین تاریخ اجرای قباله یعنی 1371/10/5 ادامه داشته . لهذا تا همین تاریخ آپارتمان کماکان « حق و ملک متصرفه و ذوالیدی دولت » بوده است .

به این صورت ولو که سلطان محمد پول ده فیصد هم تحویل کرده و سند مؤقت هم میگرفت ؛ شرعاً و قانوناً مالک حساب شده نمی توانست . در حالیکه تاریخ دقیق فوت سلطان محمد اجاره نشین 1367 /6/20 بوده و تاریخ تحویلی ده فیصد 1367/8/30 دو ماه و ده روز پس از مرگ متوفی است . البته پول ده فیصد به نام سلطان محمد تحویل بانک شده و درین مورد قضات محترم صادق اند . گویا سلطان محمد مانند اصحاب کهف باری زنده شده ، آمده و دولت را وادار به تملیک آپارتمان به ورثه اش ساخته و آنگاه خاطر جمع به قبرستان برگشته است !

اگر این فرض محال باشد ؛ آشکارا این عمل « جعل » تعریف میشود . درین استقامت ماده 1387 قانون مدنی افغانستان که البته مطابق شریعت غرای محمدی است قابل توجه میباشد که مشعر است :  
« اجاره به وفات اجاره دهنده یا اجاره گیرنده خاتمه نمی یابد . با وصف آن ورثه اجاره گیرنده در صورت وفات وئ می توانند انتهای عقد اجاره را مبنی بر اثبات اینکه عواید شان به سبب فوت مؤرث تحمل دوام اجاره را نداشته یا اجاره از حدود احتیاج شان خارج گردیده است ؛ مطالبه نمایند...»  
با مشاهده کلمهء « مؤرث » در همچو احکام قانونی کسانی از قماش صادرکننده گان فیصله مورد بحث خیال میکنند که مال یا عقار مورد اجاره ؛ میتواند به میراث هم برده شود . اما فهم قضیه مقداری عقل بیشتر و گوش پهنتر - و نه درازتر! - ضرورت دارد .

درست این است که با فوت « اجاره گیرنده » از قبیل مرحوم سلطان محمد ؛ اجاره خاتمه نمی یابد یعنی بلافاصله بازمانده گان مستأجر یک آپارتمان دولتی از مزایا و تکالیف آن اجاره منفک نمیشوند . در ماده فوق حالتی در نظر گرفته شده که اگر ضرورت اجاره با وفات اجاره گیرنده خاتمه یابد و یا بازماندگان او توان پرداخت اجاره بها را در آینده نداشته باشند ؛ میتوانند فسخ اجاره را مطالبه نمایند . این حکم متقابلاً به معنای آن است که اگر بازماندگان اجاره نشین شرایط اجاره را به نفع خود یافتند ؛ میتوانند به تداوم اجاره بپردازند .

این همان مورد اجاره به نرخ امتیازی توسط اجاره دهنده ای چون دولت در آپارتمان های مکروربان است . اما به هیچ وجه من الوجوه «عین» و عقار مورد اجاره منجمله آپارتمان مکروربان جزء مواریث اجاره گیرنده متوفی شمرده شده نمیتواند تا به ورثه او به ارث باقی مانده و مورد ترکه قرار گیرد . ملکیت از آن اجاره دهنده یعنی دولت است و دولت منحیث شخصیت حقوقی این قدر زود نمی میرد ؛ ولو که رؤسا و کارکنان آن هزار در هزار بار بمیرند !

هكذا ماده 1371 قانون مدنی اشعار میدارد :

عین اجاره شده نزد اجاره گیرنده امانت شمرده شده به اهتمام آن مکلف و از تلف شدن و نقصانی که ناشی از استعمال عادی نباشد ؛ مسؤل میباشد .

نتیجه همان است که سلطان محمد متوفی متأسفانه شانس مالک شدن نیافته است تا ملکیت خود را به وارثان خود به ارث گذارد . او در حالی مرده است که « اجاره گیرنده » و مستأجر بوده و آپارتمان نزدش امانت !

به عبارت دیگر آپارتمان 25 بلاک 157 در زمان مورد بحث ؛ فقط عقار اجاره ای و امانت دولتی بوده و بازماندگان اجاره گیرنده ؛ از آنجا که شرایط اجاره را به نفع خود یافته اند فسخ اجاره را مطالبه ننموده و منحیث اجاره گیرنده بعدی به سکنا و بود و باش در آن ادامه داده اند .

## آپارتمان مدعی بها بعد از قباله فقط ملکیت مدعی علیها میباشد !

پس از این حقیقت آفتابی است که قضیه نامزد شدن آپارتمانها به ملکیت خواهندگان طی اقساط طویل المدت در میان می آید و خانم مرحوم سلطان محمد تقاضای خریداری آپارتمان طرف اجاره اش را میکند و هر طوری هست این خواستش اجابت میشود و اما پول ده فیصد پیش پرداخت را به نام شوهر مُرده و خاک شده اش تحویل میدارد تا در روز معین از این خدعه و تزویر برای میراثی وانمود کردن آپارتمان بهره گیری نماید .

بدینگونه وقتی پرده « جعل » را بدریم ؛ متقاضی نامزدی آپارتمان به ملکیت طی اقساط معینه ؛ جز شاه جهان خانم کسی نیست . اینکه شاه جهان وثیقه حصر وراثت و وصایت (105بر1195) مؤرخ 1367/8/16 را در دست داشته است ؛ هیچگونه ربط شرعی و قانونی به قضیه ندارد . این وثیقه صرف صلاحیت دریافت و خرج معاشات تقاعدی همسرش را به نفع ایتمام به او میداده است و بس .

لذا ادعای اینکه او آپارتمان مورد اجاره شوهرش را برای صغار و ورثه خریداری کرده است ؛ کوچکترین بنیاد شرعی و قانونی ندارد .

از طرف دیگر ماده 304 قانون مدنی حکم میکند :

« وصی نمیتواند بدون اجازهء محکمه با صلاحیت در اموال شخص تحت وصایت خود تصرفات ذیل را به عمل

آورد :

1- خرید و فروش ، مقایضه ، شراکت ، رهن ، قرض دادن و هر نوع تصرف دیگری که موجب انتقال ملکیت

یا اثبات حق عینی گردد .

2- **3-4-5-6-7-8-9-10-11-12-13-14-15** «

لذا او به حیث وصی صلاحیت خریداری آپارتمان و هیچ مال و ملکیت را برای صغار نداشته و نمی توانسته است

داشته باشد . حکمت این اصل قانونی و حکم شرعی در چیست ؟

در اینکه خریداری یک مال و ملک نیازمند دادن پول و مال و ملک صغیر به بدل آن است ؛ هرگاه شرع و قانون

این راه را باز بگذارد ؛ اوصیا از آن سوء استفاده میکنند ؛ دارایی ها و حقوق فراوان صغیر را در توطئه های خریداری

ضایع میسازند .

مزید بر اینها آپارتمان زیر اجاره سلطان محمد ؛ ملکیت دولت است و لذا به صغار و کبار سلطان محمد ربطی ندارد

و حکم « اموال شخص تحت وصایت » را دارا بوده نمیتواند ؛ لهذا خود شاه جهان مانند هر تبعهء دیگر افغانستان

داوطلب خریداری آپارتمان گردیده و این تقاضایش تحت شرایط پذیرفته شده است ولی شاه جهان مانند دیگران تا زمانی

مالک کامل الحقوق آپارتمان نیست که شرایط عقد « بیع مشروط » کامل نشده است . این شرایط به تاریخ

1371/10/5 کامل میشود که در نتیجه توسط قبالهء نمبر 2441 بر 1052 ملکیت از دولت به شاه جهان انتقال داده

میشود . اینکه شاه جهان و دیگران - از مسؤلان تدویر و مراقبت مکروریانها تا قضات محکمه .. در این بیع و شرا و

قباله جز شاه جهان کسان دیگری را هم به نام صغار و کبار وارد میکنند ؛ اقدامات پا در هوا و اصولاً جعلی و تزویری

است !

اما چطور و از چه راهی شرایط بیع مشروط آپارتمان به نفع شاه جهان تکمیل میشود ؟

این شرایط همان تحویلی مکمل اقبساط آپارتمان است و شاه جهان به همین سبب آپارتمان را طبق معمول و مروج

به تاریخ 1371/9/9 ( یکماه پیش از قبالهء مذکور ) از طریق رهنمای معاملات افغان بالای محمد عالم ولد محمد قاسم

پیش فروش کرده و پول لازم را جهت تحویلی به دولت از وی به دست می آورد ؛ لهذا پول محمد عالم است که آپارتمان

و قباله و ملکیت را برای شاه جهان میگرداند و اینک شاه جهان در برابر محمد عالم حسب عرف و رواج و

عنعنات و شرف و اسلامیت و طبق احکام قانون بخصوص احکام مربوط به « وجایب بیع » در قانون مدنی افغانستان

مکلف است که قباله دومی آپارتمان را به نام وی ترتیب و همراه با آپارتمان با بدرقه سپاس و قدر دانی تقدیمش بدارد .

چنانکه هزاران انسان و مسلمان دیگر اطراف و حوالی کرده اند و میکنند .

ناگفته نماند که شاه جهان این راه را تا تمامی مراحل لازم در تدویر و مراقبت مکروریان ها ؛ شاروالی کابل و غیره

طی میکند ؛ منجمله از آنجا که جعلاً آپارتمان را موروثی جا زده ؛ برای باصطلاح صلاحیت فروش سهم صغار تجویز

خط شرعی هم درست میکند ؛ در حالیکه اگر واقعاً سهم صغاری دربین بود باید برای صلاحیت خرید آن از دولت به پول محمد عالم نیز تجویز خط صادر میگردید . به هر حال در آخرین لحظات ترتیب قباله دومی ؛ فدانیان ! اسلام و جهاد و مقاومت دستش را میگیرند و طی 17 سال مانع این کار میگردند و آخر الامر محکمه ابتدائیه دیوان مدنی حوزه 2 کابل به این اعمال و رفتار شکل فیصله شرعی میدهد .

یادمان نرود که نه تنها « مکتوب توزیع » بلکه تحویلی ده فیصد و سند مؤقت ملکیت آپارتمانها مخصوصاً در دوره دولت اسلامی استاد برهان الدین ربانی و جمعیت اسلامی افغانستان ؛ عملاً کوچکترین اعتبار و قوت نداشت . شخصاً کسان زیادی را شاهد بوده ام که سند ده فیصد و ملکیت مؤقت آپارتمان داشتند ؛ مخصوصاً به دلیل اینکه قدرت پرداخت یکدم اقساط باقیمانده را دارا نبودند یا مجبوراً بشخصه بجای شده بودند ؛ فامیل ها و بستگانشان توسط قوماندانان جهاد و مقاومت و ملیشه از آپارتمانها کشیده شده و از طریق همین قضات عالیجناب که چنین فیصله صادر کرده اند ؛ صاحب قباله ها شدند و غالباً هم بلافاصله آپارتمانهای به غنیمت گرفته را به مبالغ چند برابر فروخته « پول شویی » کردند و از قرار داشتن در معرض عکس العمل بلاواسطه خود را رهانیدند .

درین جمله آپارتمان یک آشنای شخصی ام به نام جنرال سید احمد جهش داکتر در اکادمی علوم طبی یا 400 بستر هم بود که در اوایل سال 1371 مادر پیر و سرسفید او را لت و کوب کنان از آپارتمان نمبر 18 بلاک 137 مکروریان سوم بیرون انداختند ؛ آپارتمان دارای سند مؤقت ملکیت آن خادم محترم مردم را برای خود قباله کردند و اندکی پس به کس دیگر فروخته و غیب شدند .

فکر میکنم اداره تدویر و مراقبت مکروریان ها درین استقامت معلومات زیاد در دست دارد و به شرطی که از ناحیه اجراءات غیر قانونی تحمیل شده بر آن ؛ لحاظ گردد ؛ خیلی از دزدان را با پشتاره به دست خواهد داد . مخصوصاً این جدول عظیم را که چقدر کسانی که دولت برایشان آپارتمان توزیع کرده بوده ؛ خود و ورثه شان از آپارتمان ها با زور و ظلم بیرون انداخته شده اند و چقدر کسان و ورثه شان با وصف تحویلی ده فیصد و در دست داشتن سند مؤقت ملکیت نیز به سرنوشت مشابه گرفتار آمده اند !!؟!

من از هموطنان دور و نزدیک تقاضا میکنم که اسناد دست داشته خود از این رهگذر هارا هرچه زود تر به دیوان مدنی حوزه دوم شهر کابل برسانند تا چنانکه غم ورثهء مرحوم سلطان محمد را خورده است ؛ حقوق غصب شده آنان را هم از حلقوم اژدهای جهادی و مقاومتی و ملیشه ای و فرصت طلبان دیگر ؛ بیرون آورد !!!  
عجله کنید ؛ فرصت عدالتخانه شاید زیاد نباشد !

بگذریم . بهانهء دیگر قضات محترم عدم موجودیت « ثبت محفوظ قضایی » تجویز خط مذکور است که با عکس و شصت شاه جهان خانم و حقایق وضع و روز او مزین میباشد و شاه محمود پسر ارشدش یکی از دوشاهد شرعی آن

بوده ؛ احتمالاً شاهد دومی هم حیات خواهد بود . در صورت بیمورد بودن هم ؛ بایست مسأله از قضات ترتیب کننده آن در سال 1371 که لااقل تمامی شان هنوز نمرده اند ؛ و هکذا از شهود شرعی باز پرس به عمل آید.

کسانیکه با وضع کابل در نیمه دوم سال 1371 و اوج تنظیم جنگی های اسلامی و اسلام جنگی های تنظیمی - ملیشه ای آشنا هستند ؛ نیک میدانند که اکثراً قوماندانان بیباک جهادی و مقاومتی و ملیشه ای چه به آسانی میتوانند بر اسناد دولتی به شمول مخزن ثبت وثایق دستبرد بزنند . لذا آیا قوماندان قسیم و حکیم الله و دیگران که معلوم نیست روی چه انگیزه پشت و پناه مدعی علیها شده بودند ؛ نمیتوانستند ؛ چیزی به نام « ثبت محفوظ قضا » را ناپود کنند؟!

برای همین گونه احتمالات است که اصول محاکمات مدنی تأکید دارد :

ماده 498:

قاضی باید علاوه بر قوانین نافذ کشور و احکام شریعت اسلامی بر عرف ، عادات و عنعنات عمومی جامعه و قوف کافی داشته باشد .

مگر « عادات » قوماندانان و جنگسالاران نو به دوران رسیده در سال های « دولت اسلامی » چگونه بود ، در سال های حاکمیت طالبان چگونه و در سال های حکومت دست نشانده مستقیم امریکانیان چگونه ؟ مگر هدف قانون منجمله « وقوف کافی » قاضی بر کلیه این موارد نیست؟!

حتی قاضی باید بر اطلاعاتی که « استخباراتی » گفته میشود و هنوز عامه مردم از آنها بی خبر اند ؛ « وقوف کافی » داشته باشد تا قضاوت کرده بتواند!!

## مدعی علیها اقرار است و دعوی ثابت !

لطفاً پیش از همه به این ماده قانون اصول محاکمات مدنی که برگردان نص قاطع شرعی است توجه نمایند :

ماده پنجمدم :

قضا مُظْهِر است و نه مُنْبِت ؛ محکوم به در حقیقت امر ثابت بوده و قاضی آنرا به اساس دلایل ارائه شده ، قانون و شریعت اظهار مینماید .

بدین قرار می بینیم که آنچه ما به آن رو به رو هستیم ؛ « قضا » نیست ؛ یک چیز دیگر است ؛ « نه مُظْهِر ( اظهار کننده ) است و نه مُنْبِت ( ثابت کننده ) » ؛ بلکه هم مُظْهِر است و هم مُنْبِت ؛ و چون هر دو کار در عین زمان امکان ندارد ؛ خدا می داند این چه بلا و مصیبت است !!

به این جملات مندرج و موجود در وثیقه فیصله ؛ نظر بیافکنید :

« از اینکه سه پسر و یک دختر سلطان محمد مذکور صغار بودند لهذا از طرف آنها مسمات شاه جهان مذکوره که مادر آنها نیز میشود به اساس وثیقه شرعی نمبر 105 بر 1195 مؤرخ 1367/8/16 وصیه تعیین و مقرر میگردد و همین اپارتمان تحت دعوی را که متروکهء سلطان محمد متوفی مذکور مؤثر اش میشود ؛ در بدل مبلغ هشتاد لک افغانی به اساس ستهء رهنمای مؤرخ 1371/9/9 بالای محمد عالم ولد محمد قاسم مؤکل مدعی بالوکاله به فروش میرساند و از جمله مبلغ متذکره هجده لک و پنجاه هزار افغانی آنرا نقداً از مؤکل مدعی مذکور تسلیم میشود و با همین پول اقساط دین باقیمانده به ذمت مؤثر خود را به دولت تحویل و قبالهء فوق الذکر را از اقراری وکیل دولت به نام خود ، بنون کبیر و موصی لهم خود اخذ می دارد و متعهد می گردد که قبالهء مذکور را تکمیل و باقیماندهء پول خود را در موقع اقرار در محکمه اخذ می دارد و دو ماه و هشت روز بعد از بیع وثیقهء تجویز خط نمبر 161 بر 2708 مؤرخ 71/11/17 راجع به فروش اپارتمان تحت دعوی که در آن صغار نیز حقدار بودند ؛ ترتیب میگردد . »

\*\*\*

« و در مقابل ( اقامهء دعوی مدعی ) مدعی علیها میگوید اپارتمان را فروش کرده بودم روی شرایط از اینکه مؤکل مدعی مذکور شرایط را برآورده نکرده؟ و از طرف دیگر من صلاحیت فروش آنرا نداشتم؟ { ناز کن که ناز بردار داری !! } بناءً بیع که خلاف صلاحیت من صورت گرفته درست نیست . از محکمه حوزه میخواهم به عدم اثبات دعوی مدعی اصدار حکم نمایند . { هی به چشم !! } »

این جملات از بخش « خلاصه جریان موضوع » فیصله بوده و نوشته و نظر و دریافت خود قضات است . شما را به خدا ؛ این دلیل ثبوت دعوی مطروحه می باشد یا دلیل « عدم اثبات » آن ؟ چگونه ممکن است از پی همین حقایق مندرج در صورت حال ؛ نتیجه دیگری گرفته شود و چنین حکم ظهور نماید :

« ما هیئت قضایی ریاست دیوان مدنی محکمه ابتدائیه حوزه دوم شهر کابل در جلسه قضایی تاریخی 1388/7/27 خویش تحت ریاست رئیس صاحب محکمهء حوزهء دوم به حضور داشت طرفین دعوی هر یک بسم الله ولد فیض الله مدعی بالوکاله و شاه جهان بنت عبدالغفور مدعی علیها که در مورد یک باب اپارتمان 25 بلاک 157 مندرج قباله شرعی 2441 بر 1052 مؤرخ 71/10/5 دایر شده بود ؛ نظر به جریانات فوق و متکی به هدایت فقره ( 7 ) ماده ( 259 ) قانون اصول محاکمات مدنی و ماده ( 287 ) قانون مذکور بر عدم اثبات دعوی مدعی بالوکاله مذکور به اتفاق آراء حکم نمودیم و برای مدعی بالوکاله گفتیم تو و مؤکل تان من بعد در خصوص مدعی بهای فوق غرضدار نباشید . »

این قضا و محکمه است یا دار المجانین ؟

چگونه ممکن است با این وصف ؛ برای این قضات اهلیت عادی شرعی و قانونی قایل شد ؛ چه رسد به اهلیت

قضایی و صلاحیت حاکم شرع؟؟!

ماده 1001 قانون مدنی وضاحت می بخشد که :

اقرار عبارت است از اعتراف خصم نسبت به حق غیر ؛ بالای خودش در محکمه .

آیا اینکه مدعی علیها میگوید ایارتمان را فروش کرده بودم ؛ اقرار و اعتراف به حق مدعی نیست . آیا چنین

سخنان صریح ؛ از اقرار مدعی علیها و اسناد و قراین مدار حکم روی صورت حال محکمه نیامده است که :

«همین ایارتمان تحت دعوی را .. در بدل مبلغ هشتاد لک افغانی به اساس سته ره نمای مؤرخ 1371/9/9 بالای

محمد عالم ولد محمد قاسم مؤکل مدعی بالوکاله به فروش میرساند و از جمله مبلغ متذکره هجده لک و پنجاه هزار

افغانی آنرا نقداً از مؤکل مدعی مذکور تسلیم میشود و با همین پول اقساط دین باقیمانده به ذمت مؤرث خود را به دولت

تحویل و قبالة فوق الذکر را از اقراری وکیل دولت به نام خود ، بنون کبیر و موصی لهم خود اخذ میدارد و متعهد

میگردد که قبالة مذکور را تکمیل و باقیمانده پول خود را در موقع اقرار در محکمه اخذ میدارد.»

مگر با اینهم :

« ما هیئت قضایی .. بر عدم اثبات دعوی مدعی بالوکاله مذکور به اتفاق آراء حکم نمودیم و برای مدعی بالوکاله

گفتیم تو و مؤکل تان من بعد در خصوص مدعی بهای فوق غرضدار نباشید .»

راستی ، راستی ، راستی این قضا و محکمه است یا دار المجانین ؟

با در نظر داشت اینکه قضا ( در اصل و جوهر) مُظْهَر است و نه مُنْبَت ؛ محکوم به در حقیقت امر ثابت بوده و

قاضی آنرا به اساس دلایل ارائه شده ، قانون و شریعت اظهار مینماید ؛ قاضی و قضا در قدمه های پائین که خیر ؛

معلوم شود آیا چنین قاضی {القضات} و چنین قضا در حواشی مسند او وجود دارد ؛ میتواند وجود داشته باشد یا خیر؟!

به نظر من ؛ سند منتشره شما این آزمون خطیر را فرا راه بزرگان سنگین وزن مذکور قرار داده است ! حتی

همانان در شک اند . چرا که ما میدانیم در حقیقت قضای افغانستان در دست کیست و شورای افغانستان در دست کی !!»

\* \* \*

**اعتذار:**

متعهد شده بودم که در پایان؛ قسم ضمیمه عمده اسناد را می آورم. ولی چنین کاری غیر مقدور ثابت شد. نظر به

وزن و حجمی که بر سافت متن اصلی وارد میکند؛ به صرفه نیست وانگهی همگان که آنها را ضرورت ندارند. دوستان

عزیز و مراجع محترمی که به جهت تحقیق و تدقیق؛ آنها را خواسته باشند، لطف نموده به ایمیل من تماس بگیرند؛ خدمت

شان فرستاده میشود: [alemeftkhar@gmail.com](mailto:alemeftkhar@gmail.com)

ولی سودمند تر دانستم که آدرس های مطالب عمده انتشار یافته و تعقیب گردیده طی سالیان زیاد در زمینه؛ به نشانی

ستره محکمه، قاضی القضاات ها و هموطنان کاربر انترنیت را که هنوز قابل دسترس استند؛ اینجا درج نمایم. درین ادرس

ها چنانکه خواهید دید موضوعات جدی و مدلل و منطقی بُرنده بسی آمده و تقریباً پیوسته از مسئولان پاسخ طلب شده است.

اما تا اخیر رژیم گذشته؛ از سنگ صدا بر آمده؛ مگر از مسئولان و متهمان و انگشت نما شده گان نه!

به نظرم خود این حقیقت؛ یک امر مهم معرفتی و تاریخی دیگر است!

این آدرس های انترنیتی ذیلاً از تازه تر ها به جهت قدیمی تر ها ردیف شده است:

<http://ariaye.com/dari15/siasi3/eftekhar9.html>

تعقيب موضوع «خیانت، شر، فساد و قطاع الطریقی در مسند قضا» - سال 1397

<http://ariaye.com/dari14/siasi/eftekhar.html>

تعقيب موضوع تفتيش قضایى پيرامون «خیانت، شر، فساد و قطاع الطریقی...» سال 1396

<http://ariaye.com/dari12/siasi2/eftekhar14.html>

جناب قاضی القضاة جدید افغانستان پاسخی لطف نمایند - سال 1394

<http://ariaye.com/dari9/siasi2/eftekhar8.html>

قاضی القضاة افغانستان و «برهان قاطع» مافیای پنجشیر! - سال 1391

<http://ariaye.com/dari8/siasi2/eftekhar12.html>

جناب قاضی القضاة افغانستان پاسخی لطف نمایند - سال 1390

<http://ariaye.com/dari7/siasi/eftekhar10.html>

(تجلیل از سالگرد حکم [تفتیش قضایى] جناب قاضی القضاة ج.ا. افغانستان) - سال 1389

<http://www.ariaye.com/dari6/ejtemai/eftekhar.html>

عریضه سرکشاده به ستره محکمه و متن سند های تهدابی - 1388 - اخیر برج عقرب و اوایل قوس

به امید صلح و استقرار ایمنی و برقراری حق و عدالت و پاکیزگی و زیبایی در افغانستان؛ میهن از

همه نعمات غنی و از همه جهات مهم ما!